



روح الله المهري<sup>١</sup>

١. استاذ حوزة قم العلمية، عضو دائرة فقه إدارة السياسة بمركز الفكر الاستراتيجي المجتهد المدير المتعلق بمجمع «محمديه» العالي لتعليم المجتهد المدير  
roohollahmehri@yahoo.com

نوع المقال:  
دراسة بحثية



### المستخلص

الفقه السياسي، باعتباره أحد مجالات الفقه، واجب عليه استجابة أحكام الملزمين من الأشخاص و الأشخاص الاعتباريين في هذا المجال، و من الواضح أن الأشخاص لهم أحكام و حقوق و عليهم التزامات في حياتهم السياسية، وخاصة في العلاقة المتبادلة مع الحكومة، كما أن الكيانات الاعتبارية مثل الاجتماعات و الاحزاب و المجتمعات و الحكومات و المنظمات لها قواعد و حقوق و واجبات في العلاقات المتبادلة مع بعضها البعض و مع الناس، و لا شك أن الفقيه الشامل و عارف العصر الذي يستنبط الاحكام الالهية في مجال السياسة، ملزم باكتشاف قواعد الفقه السياسي، بعد أن يشرح معناها بشكل صحيح، من حيث المفهوم و النطاق، و ذلك من أجل تطبيق تفاصيل القضايا و القضايا السياسية مع تلك القواعد الموجودة تحت تصرف المكلفين من أهل النظام الاسلامي و أعوانه، و من خلال بيان الحكم بشكل صحيح و بيان أولوية الحكم و تأخيره و في حالة التعارض ينبغي المكلفين من الحيرة هذا البحث يحاول ان يبين قاعدة المساواة بلغة بسيطة للمتشرعين و المخططين و المسؤولين المنفذين للحكومة من ناحية، و عامة الناس و باحثي الفقه السياسي من ناحية أخرى. أن هذا الامر خطوة للتقدم و جعل تلك القاعدة أكثر عملية و مع الاهتمام بتطبيق هذه القاعدة في الفقه السياسي تم بذل جهد في جعل هذه القاعدة خطابا.

### مواعيد المادة:

تاريخ الاستلام: ٢٠٢٤/٠١/٢١  
تاريخ المراجعة: ٢٠٢٤/٠٢/٠٤  
تاريخ القبول: ٢٠٢٤/٠٢/٢١  
تاريخ النشر: ٢٠٢٤/٠٤/٢٤



### الكلمات الرئيسية:

الفقه،  
القاعدة الفقهية،  
الفقه السياسي،  
قاعدة المساواة،  
السياسة.



### روح الله مهری<sup>۱</sup>

۱. استاد حوزه علمیه و عضو میز فقه مدیریت سیاست اندیشکده راهبردی مجتهد مدیر وابسته به  
مجتمع عالی تربیت مجتهد مدیر محمدیه  
roohollahmehri@yahoo.com

### نوع مقاله:

پژوهشی



### تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۲/۰۵

### چکیده

فقه سیاسی به عنوان یکی از عرصه‌های فقه و وظیفه پاسخ‌گویی به احکام مکلفین اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی در این عرصه را دارد و روشن است که اشخاص حقیقی در زندگی سیاسی خویش به ویژه در ارتباط متقابل با حاکمیت دارای احکام، حقوق و تکالیفی هستند همچنان که اشخاص حقوقی مثل گروه‌ها، احزاب، جمعیت‌ها، حاکمیت و سازمان‌ها در روابط متقابل با یکدیگر و مردم احکام، حقوق و تکالیفی دارند و فقه سیاسی موظف به تبیین دیدگاه شریعت در تمامی این موارد است و بی‌شک فقیه جامع‌الشرایط و آگاه به زمان که به استنباط احکام الهی در عرصه سیاست می‌پردازد موظف است قواعد فقه سیاسی را کشف کرده پس از تبیین صحیح معنا و مفهوم و قلمرو آن برای انطباق جزئیات موضوعات و مسائل سیاسی با آن قواعد مزبور را در اختیار مکلفین اعم از مردم و کارگزاران نظام اسلامی قرار دهد و با بیان درست قاعده و تشریح تقدم و تاخر قاعده در صورت تراحم، مکلفین را از حیرت باز دارد این تحقیق به دنبال آن است تا قاعده فقهی مساوات را با زبانی ساده برای قانون‌گذاران، برنامه‌ریزان و مجریان حکومتی از یک سو و عموم مردم و دانش‌پژوهان فقه سیاسی از سوی دیگر تبیین کند که این امر گامی برای پیشرفت و عملی‌تر کردن آن قاعده نیز به شمار می‌رود و با توجه وافعی به کاربرد این قاعده در فقه سیاسی درگفتمان سازی این قاعده کوششی صورت گرفته باشد.



### کلیدواژه:

قاعده فقهیه،

فقه سیاسی،

قاعده مساوات.

## مقدمه

در اسلام هیچ امتیازی بین اشخاص غنی و اشخاص غیر غنی نیست... همه با هم مساوی هستند... و دیگر آن طور نیست که در اسلام بین نخست وزیر و بین غیر نخست وزیر فرق داشته باشد. در کتب قواعد فقه آن چنان که شایسته است نامی از قاعده مساوات برده نشده است برخی قاعده‌ای با عنوان «عدم ترجیح بین بندگان در صورت تساوی» (احسائی، ۱۴۱۰: ۱۰۴) و برخی با عنوان «عدل و انصاف» (مصطفوی ۱۴۲۱: ۱۵۹) ذکر نموده و اشارات مختصری به مستندات و برخی از موارد کاربرد فقهی آن کرده‌اند ولی هیچ یک به قاعده‌ای با عنوان مساوات اشاره نکرده‌اند به علاوه استفاده از این قاعده را در فقه سیاسی متعرض نشده‌اند. (موسوی خمینی، ۱۳۶۸: ۲۳۷/۵) مفاد قاعده مساوات به معنای برابری و عدم تبعیض بین افرادی است که در حقوق، اموال و امور دیگر به طور مساوی سهیم‌اند اما تبعیض فرق گذاشتن بین افراد در شرایط و استحقاق‌های مساوی و همسان می‌باشد. بنابراین همسانی شرایط در مفهوم مساوات رکن اصلی به شمار می‌رود و به همین دلیل اعمال تفاوت در افرادی که از شرایط مختلفی برخوردارند تبعیض و عدم اجرای مساوات محسوب نمی‌شود.

علامه جعفری رحمته الله علیه می‌فرماید:

مقصود از مساوات آن نیست که همه انسان‌ها با یکدیگر تماثل و تشابه تام و کامل دارند و نیز منظور آن نیست که انسان‌ها عین یکدیگرند زیرا این تخیل محض است... (جعفری، ۱۳۹۳: ۴۷۸) پس یکسان دیدن همه افراد جامعه صحیح نیست، بلکه قانونی عادلانه است که شرایط، موقعیت‌ها و جوانب امور را در نظر بگیرد و برای هر طبقه، قانونی که شایسته و عادلانه برای آنان است وضع شود زیرا همه جا مساوات عادلانه نیست. آری در مواردی همچون مساوات در برابر محاکم و قانون و مساوات در حقوق، این اصل به طور مطلق لازم الاجرا است و با توصیف تفصیلی این قاعده در جای خود، مداخلات ناایمن در تصور تراحمی و تعارضی با قاعده عدالت پیش‌بینی و پیش‌گیری خواهد شد.

## مفاهیم و کلیات

### مفهوم فقه سیاسی

فقه سیاسی نخستین واژه‌ای است که قبل از ورود به بحث لازم است به توضیح آن پردازیم و در همین راستا ابتدا به تعریف واژه فقه می‌پردازیم سپس تعریفی از فقه سیاسی را ارائه می‌دهیم. فقه، در لغت به معنای فهم و در اصطلاح فقها عبارت از علم به احکام فرعی شریعت از طریق ادله تفصیلی است: «العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه» (شهید اول، بی تا: ۳۰/۱). ناگفته نماند احکام فرعی شریعت احکامی است که بدون واسطه مربوط به عمل مکلف است و با وجود این، فقیه حکم افعال مکلفین را با استناد به ادله تفصیلی آن بیان می‌کند و این احکام اعم از حکم تکلیفی مانند وجوب، حرمت و... و حکم وضعی مانند صحت، فساد، بطلان و... می‌باشد.

پس موضوع فقه افعال مکلفین است که قلمرو وسیعی را شامل می‌شود چه اینکه از طرفی واژه «افعال» عام است و همه اعمال مکلف را در عرصه‌های مختلف عبادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، قضایی، نظامی، امنیتی و... شامل می‌شود و حکم شرعی فعل و عمل فرد در هر یک از موضوعات مذکور بر عهده فقیه است و فقیه موظف به استخراج آن از منابع فقه می‌باشد و از طرف دیگر واژه «مکلف» نیز عام است و به اصطلاح حقوق دانان شخص حقیقی و حقوقی را دربرمی‌گیرد یعنی همچنان که یک فرد انسانی به عنوان یک شخص حقیقی مکلف است، یک شرکت و یا موسسه و تشکیلات نیز می‌تواند به عنوان یک شخص حقوقی مکلف قرار گیرد که مدیر یا سرپرست آن موظف به انجام تکالیف آن شرکت است. البته فقه تا دهه‌های اخیر بیشتر به بیان حکم شخص حقیقی پرداخته تا حقوقی و شاید بتوان گفت که بزرگترین شخصیت حقوقی در هر جامعه حاکمیت آن جامعه است که حاکم یا ولی مسئول اداره آن می‌باشد و موظف است روابط حکومت با شخصیت‌های حقیقی یا حقوقی را تنظیم کند. پس واژه «مکلف» علاوه بر شخصیت‌های حقیقی و حقوقی شامل حاکمیت نیز می‌شود و با وجود این بیان حکم اعمال همه این اشخاص بر عهده فقه است و با این دید کلان مباحث فراوانی تحت شمول این علم قرار می‌گیرد که در عرصه مختلف سیاسی اجتماعی اقتصادی و... گسترش می‌یابد.

بحث دیگر درباره تقسیمات فقه است. فقها کتاب‌های خود را بر اساس موضوعات خاصی مانند

طهارت، نماز، روزه، حج و... باب بندی کرده اند. برخی از فقیهان این ابواب را نیز به چند گروه تقسیم کرده اند. ظاهراً اولین فقهی که چنین تقسیمی ارائه داده و بر اساس آن ابواب فقهی مربوط به هر گروه را در جای خود بحث کرده محقق حلی است. این فقیه در سده هفتم هجری تمامی ابواب فقه را در چهار گروه عبادات احکام عقود و ایقاعات گنجانده است (شریعتی، ۱۳۸۰: ۴۱) برخی از فقها با ادغام عقود و ایقاعات یک گروه با عنوان «عقود و معاملات» درست کرده و گروه دیگری با عنوان «اعادات» و به قول برخی «سیاسات» تاسیس کردند (مطهری، بی تا: ۱۲۸/۳) با این حال برخی از اندیشوران معتقدند که تاکنون تقسیم بندی جامع و بدون اشکالی در انواع فقهی صورت نگرفته است. (همان) گفتنی است گرچه می توان فقه را به صورت موضعی در قالب های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، نظامی، عبادی و... درآورد، این قالب بندی نیز انسجام برخی از مباحث مربوط به یک موضوع خاص را برهم زند البته این نکته قابل توجه است که مباحث فقهی وابستگی خاصی به یکدیگر دارند و بعضی از این مباحث دارای چند جنبه هستند و تفکیک موضوعی به صورت کامل مشکل است.

با توضیح فوق ارتباط مباحث فقهی با سیاست و مباحث آن روشن است و شاید بتوان گفت اکثر مباحث فقهی به نوعی با سیاست ارتباط دارند و این امر با دقت در اختیارات و وظایف حاکم در جامعه اسلامی به وضوح آشکار می گردد. (شریعتی، ۱۳۸۰: ۴۵) مباحثی از قبیل ارتباط فرد و دولت، حکومت و ضرورت آن و صدها مسئله دیگر که مشمول واژه عام «افعال مکلفین» در عرصه سیاست قرار می گیرد همه مبین مباحث فقه سیاسی است بنابراین می توان فقه سیاسی را چنین تعریف کرد که «علم به احکام فرعی شریعت در عرصه سیاست (نسبت به انواع مکلفین) از طریق ادله تفصیلی».

شایان ذکر است که به نظر برخی از اندیشوران، «فقه سیاسی اسلام عنوانی است که امروزه ما بر کلی مباحثی که در زمینه های فوق مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه، خراج، ولایات و ولایت فقیه در فقه اسلام مطرح بود اطلاق می کنیم» (عمید زنجانی، ۱۳۶۸: ۱۱) به گفته برخی دیگر «فقه سیاسی اسلام مجموعه قواعد و اصول فقهی حقوقی است که عهده دار تنظیم روابط مسلمانان با خودشان و ملل دیگر عالم بر اساس مبانی قسط و عدل است که تحقق فلاح و آزادی و عدالت را فقط در سایه توحید عملی می داند». (شکوری، ۱۳۷۷: ۷۶) تعریف اول، تعریف به مسائل است و تعریف دوم، جامع همه مسائل و مباحث فقه سیاسی نیست.

## مفهوم قواعد فقه

### معنای لغوی قواعد:

قواعد جمع قاعده، و قاعده به معنای ریشه، بنیان و ستون چیزی است. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳/۳۶۱) طریحی در معنای این کلمه که در آیه « و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم» (بقره: ۱۲۷) آمده می‌گوید: «و القواعد جمع القاعده وهی الاساس لما فوقه؛ (طریحی، ۱۴۰۳: ۳/۱۲۹) قواعد جمع قاعده، و آن بنیان و ستون برای چیزی است که در بالای آن قرار دارد». پرواضح است که این اصطلاح تنها در مورد ستون‌های مادی و ظاهری به کار نمی‌رود، بلکه در مورد ستون‌ها و پایه‌های غیرمادی که جنبه زیربنایی دارد نیز به کار می‌رود. در هر علمی پایه‌های آن علم را قواعد آن علم گویند که این قواعد از مسائل بنیادین آن علم بحث می‌کند و بسیاری از مسائل علم منوط به استحکام آن پایه هاست و چنانچه تزلزلی در آن‌ها ایجاد شود ریزش آن بخش از علم حتمی است؛ پس قواعد فقه در لغت پایه‌ها و ستون‌های فقه است.

### معنای اصطلاحی:

فقیهان و اهل فن معنای اصطلاحی قاعده را گوناگون مطرح کرده‌اند که به چند مورد اشاره می‌کنیم: تهانوی در تعریف این اصطلاح می‌گوید:

«انها امر کلی منطبق علی جمیع جزئیات عند تعرف احکامها منه» (تهانوی، ۱۱۵۸: ۲/۱۲۹۵) قاعده امری کلی است که هنگام شناسایی احکام جزئیاتش از آن، بر تمامی جزئیات خود منطبق است.

برخی از فقها قواعد فقهی را چنین بیان می‌کنند:

قواعدی که در به دست آوردن احکام شرعی از آن استفاده می‌شود که این استفاده، از باب تطبیق مسئله بر قاعده است، نه استنباط و واسطه قرار دادن برای حکم. (خویی، بی تا: ۸/۱)

برخی دیگر به تعریف بهتری پرداخته، می‌گویند:

قاعده بر حسب اصطلاح فقهی عبارت است از: اصلی کلی که به وسیله ادله شرعی ثابت شده و خود (بدون واسطه) بر مصادیقش - همچون انطباق کلی طبیعی بر مصادیقش - منطبق است. (مصطفوی، ۱۴۰۱: ۹)

پس، قاعده فقهی سه خصوصیت کلی دارد:

۱. اصل کلی است، گرچه در مواردی این اصل به علل مختلف استثنا خورده است.
۲. به وسیله ادله شرعی اعم از آیه، روایات، عقل و اجماع فقها و... ثابت شده است
۳. بدون واسطه بر مصادیق خود منطبق است، مانند انطباق کلی طبیعی بر مصادیقش

### مفهوم قاعده فقه سیاسی

با روشن شدن تعریف فقه سیاسی و قواعد فقه می‌توان به تعریفی از قواعد فقه سیاسی دست یافت و گفت قواعد فقه سیاسی عبارت است از: اصول و مفاهیم کلی فقه سیاسی که با ادله شرعی ثابت شده و چارچوب مباحث آن علم قرار گرفته و به آسانی حکم مسائل فقه سیاسی با انطباق بر آن به دست می‌آید. با وجود این، گستره وسیعی برای قواعد فقه سیاسی به دست می‌آید، زیرا تمامی قواعد فقهی که در فقه سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، به نوعی از قواعد فقه سیاسی به شمار می‌روند؛ البته پر واضح است که آن دسته از قواعد فقهی که به ندرت کاربرد سیاسی دارند از شمول این حکم خارج اند، ولی با تامل در قواعد فقه و مباحث فقه سیاسی در می‌یابیم که برخی از قواعدی که در مباحث و اصول فقه سیاسی مطرح نشده و فقها نیز غالباً در مباحث دیگر به آن استناد می‌کنند کاربرد عمده‌ای در مباحث فقه سیاسی دارند که به دلیل محجور ماندن این مباحث در بین فقهای غیر معاصر، آن کاربردها نیز مهجور مانده است. که ما آن را در زمره قواعد فقه سیاسی مورد بحث قرار می‌دهیم. با توضیح مذکور می‌توان به این نتیجه دست یافت که قواعد فقه سیاسی را با یک دید می‌توان به سه بخش کلی تقسیم کرد:

۱. قواعدی که صرف سیاسی است.
۲. قواعد عامی که در بسیاری از موضوعات به کار گرفته می‌شود و در فقه سیاسی نیز کاربرد زیادی دارد.
۳. قواعدی که بیشترین کاربرد آن غیرسیاسی است، ولی در برخی از موارد در مباحث سیاسی نیز مستند قرار گرفته و از آن استفاده می‌شود که قاعده مساوات من جمله قواعدی است که خارج از این سه بخش نیست.

### جایگاه قواعد فقه در علم فقه

پس از بیان مفاهیم، برای روشن شدن جایگاه فقه در علم فقه به بیان فرقی‌های قاعده فقهی با

قاعده اصولی و ضابط، مسئله و نظریه فقهی می‌پردازیم. برای مقدمه، تذکر این نکته لازم است که در این موارد تفاوتی بین قواعد فقهی به طور مطلق و قواعد فقه سیاسی به طور خاص وجود ندارد، لذا در ذیل این اصطلاح در ذیل از اصطلاح قاعده فقهی استفاده شده است.

تفاوت قاعده فقهی با قاعده اصولی: تفاوت‌هایی که می‌توان بین قاعده فقهی و قاعده اصولی

برشمرد، عبارتند از:

۱. قاعده فقهی را هم مجتهد و هم غیر مجتهد می‌توانند به کار گیرند، در حالی که به کارگیری قاعده اصولی تنها از سوی مجتهد صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که در قاعده فقهی غیر مجتهد نیز می‌تواند با انطباق فردی از مصادیق قاعده فقهی بر آن، حکم مصداق را بفهمد؛ مثلاً خود بدون مراجعه به مجتهد به قاعده قرعه رجوع و بر اساس آن عمل کند، ولی استنباط احکام از قواعد اصولی تنها از سوی مجتهد صورت می‌گیرد.

۲. قاعده فقهی و قاعده اصولی در روش استفاده با یکدیگر متفاوتند. قاعده فقهی مشتمل بر حکمی کلی است که با تطبیق آن حکم مسائل جزئی به دست می‌آید، در حالی که قاعده اصولی غالباً حکم مسئله جزئی را مشخص نمی‌کند، بلکه حکمی کلی از آن استنباط می‌شود؛ مثلاً از قاعده حجیت خبر ثقه که قاعده اصولی است حکمی کلی استنباط می‌شود؛ مانند آن که راوی ثقه بگوید: عصیرعنبی اگر به قلیان درآید حرام است. این حکم باید بر مصادیق خارجی منطبق شود، در حالی که این حکم حرمت، مصداق قاعده نبوده و دو مسئله حجیت خبر ثقه و حرمت عصیرعنبی (افشره انگور) با یکدیگر متغایر می‌باشند، پس قاعده فقهی منطبق بر مصادیق خود است، در حالی که قاعده اصولی غالباً واسطه برای استنباط حکمی جزئی می‌باشد.

۳. برای به دست آوردن حکم شرعی، قاعده فقهی به طور مستقل به کمک مکلف شتافته، حکم مسئله را روشن می‌کند، در حالی که قاعده اصولی با واسطه قرارگرفتن به استنباط حکم از سوی مجتهد کمک می‌نماید و ابزاری است که مجتهد برای استنباط خود از آن بهره می‌برد؛ یعنی با قاعده اصولی به طور مستقیم نمی‌توان به حکم شرعی پی برد.

(خویی، بی تا: ۸/۱)

۴. هدف از قاعده فقهی بیان حکم حوادث جزئی است، ولی هدف از قاعده اصولی بیان

شیوه‌های کلی استنباط و اجتهاد می‌باشد.

۵. شایان ذکر است که فرق‌های دیگری را نیز ذکر کرده‌اند، ولی از آن جا که همه آن به این چهار فرق برمی‌گردد از بیان آن خودداری می‌کنیم.

فرق قاعده فقهی با ضابط فقهی: ضابط فقهی همان ملاکات کلی در ابواب مختلف فقه است که دارای مفهومی کلی و شامل فروعات و مصادیق متعددی می‌باشد و با قاعده فقهی تفاوت‌هایی به شرح ذیل دارد:

۱. ضابط گاه مبین ملاکات موضوع حکم و گاه مبین شرایط آن موضوع می‌باشد، در حالی که قاعده فقهی در صدد بیان موضوع حکم یا ملاکات آن نیست، بلکه حکم یا ملاک آن را به صورت کلی بیان می‌کند؛ (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶: ۱۱/۱) مثلاً در باب قصاص بحث است که ضابطه در خطایی و عمدی بودن قتل چیست، در حالیکه قاعده این باب جواز قصاص در عمد و دیه در خطا می‌باشد. پس، قاعده مبین حکمی کلی است، در حالی که ضابط مبین ملاک موضوع یا شرایط آن می‌باشد.

۲. ضابط فقهی برای حجیت داشتن لازم نیست که به شارع مقدس استناد داده شود و چه بسا بسیاری از ضوابط فقهی از عرف گرفته شده یا فقها از جمع احکام آن را کشف کرده‌اند، در حالی که به اعتقاد بسیاری از فقها قاعده اگر از عرف هم گرفته شده باشد باید به تائید شارع برسد و چنانچه شارع آن را مورد تائید قرار ندهد نمی‌تواند مستند احکام قرارگیرد.

فرق قاعده فقهی با مسئله فقهی: مسئله فقهی مبین حکم جزئیات احکام است و تفاوت‌هایی با قاعده فقهی دارد:

۱. گستره موضوع: موضوع قاعده فقهی گستره بیشتری نسبت به موضوع مسئله فقهی دارد، به طوری که مسئله‌های متعدد فقهی می‌توانند زیرمجموعه یک قاعده فقهی قرار گیرد. (ایروانی، ۱۴۱۷: ۱۵/۱)

۲. تفاوت منطقی: جزئیات و افراد قاعده کلی است، ولی جزئیات مسئله مصادیق عینی و افراد شخصی است؛ یعنی از دید منطقی جزئیات قاعده نوع‌اند، در حالی که جزئیات مسئله مصادیق شخصی می‌باشند.

فرق قاعده فقهی و نظریه فقهی: مجموعه احکام و مباحثی درباره یک موضوع همراه با فروعات و مسائل آن موضوع می‌باشد و به دنبال ساختن مفهوم ویژه‌ای است که اساس و مبنایی

برای مباحث دیگر باشد؛ مانند نظریه ولایت فقیه، تفاوت‌های نظریه فقهی و قاعده فقهی را می‌توان چنین برشمرد:

۱. نظریه فقهی مشتمل بر قضایای مختلف و بسیاری است، در حالی که قاعده فقهی تنها یک قضیه می‌باشد.

۲. نظریه فقهی از آن جهت که با ابواب مختلف مرتبط است و در همه شئون موضوع وارد بحث می‌شود امری عام است، اما قاعده فقهی همیشه با چند باب در ارتباط نیست و تنها حکم جهتی از موضوع را بیان می‌کند

۳. در نظریه فقهی ممکن است علاوه بر مباحث فقهی مباحثی از علوم دیگر نیز بیاید، ولی قاعده تنها فقهی است.

۴. ممکن است نظریه مشتمل بر چند قاعده فقهی باشد، در حالی که در قاعده فقهی نمی‌توان تصور کرد که همراه با چند نظریه باشد. (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶: ۱۳/۱)

## جایگاه قواعد فقه سیاسی در حکومت و سیاست

چنان که در تعریف قواعد فقه سیاسی نیز اشاره شد، این قواعد نقش پایه‌ای و اساسی برای فقه سیاسی داشته و در جای جای آن نقش آفرین است. فقه سیاسی احکام مکلفین و حقوق حکومت و روابط بین آن‌ها و نیز روابط خارجی حکومت را بیان می‌کند و در این راه، قواعد فقه سیاسی به وظیفه‌ای بالاتر که چارچوب‌سازی، هماهنگی و ارائه طریق است، گام برمی‌دارد و در عرصه‌های مختلف فقه سیاسی اعم از مبانی، ساختار و سیاست‌های کلی به قاعده‌سازی برای برخورد عاقلانه، مناسب و حساب شده با مشکلات آن علم، به ویژه در مباحث مربوط به حکومت و مسائل مستحدثه می‌پردازد و بر این اساس، در برخی عرصه‌ها مانند سیاست‌گذاری و تدوین قوانین بیش از ساختار حکومت موثر است، گرچه تاثیر و نفوذ قواعد را در ساختار حکومت نیز نمی‌توان انکار کرد. پس، قواعد فقه سیاسی در حکومت و سیاست از جایگاه ویژه‌ای که همان چارچوب‌سازی و ارائه طریق برای تشکیل حکومت و سیاست‌های داخلی و خارجی آن، تدوین قانون، آیین نامه‌ها و مقررات جزئی و کلی و صدها نیاز حکومت می‌باشند، برخوردار است.

### اهداف و فواید قواعد فقه سیاسی

برخی از فواید و احکام قواعد فقهی عبارت است از:

پاسخ‌گویی به مسائل مبتلا به و نوپیدا: بی تردید، انتظار پاسخ‌گویی به مسائل فقهی به ویژه

مسائل نوپیدا و به اصطلاح «حوادث واقعه» است از آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام

انتظاری بی مورد است، زیرا:

اولاً: علاوه بر اینکه مسائل نوپیدا در عصر ائمه وجود وجود نداشته تا در درباره آن سخنی به میان آید، سخن راندن از آن نیز برای مخاطبان عام معصوم نامفهوم و بی فایده بوده است و ثانیاً: ائمه قادر طلب پاسخ‌یابی مسائل در آینده دور بوده و می‌توانستند اصول و قواعد و به اصطلاح چارچوب‌هایی به یاران خود ارائه دهند که این چارچوب‌ها با مرور زمان فرسوده نشوند و بتوانند با قالب بندی حوادث زمانه حکم آن را مشخص کنند، در همین راستا آن‌ها به تبیین این اصول پرداختند و به یاران خویش فرمودند: بر ماست القای اصول و بر شماست تفریع فروع؛ یعنی اصول و چارچوب‌ها را ما بیان می‌کنیم و شما حکم جزئیات مبتلا را با قالب ریزی در آن اصول به دست آورید. این روش با عقل و منطق نیز سازگار بود چرا که با یک قاعده می‌توان پاسخ هزاران مسئله را

بدست آورد. پس هدفی را که ائمه از ذکر این قواعد داشتند پاسخ یابی به مشکلات زمانه و مسائل مبتلابه بود. این هدف در قواعد فقه سیاسی جلوه بیشتری دارد، زیرا با تحولات پیچیده و صریح که به مرور زمان در این عرصه رخ می‌دهد مشکلات زمانه پاسخی مناسب و درخور خود را می‌طلبد در حالی که این تحولات در ابواب عبادات بسیار کم و در ابواب معاملات و... نیز کمتر از موضوع مورد بحث ما می‌باشد.

پاسخ یابی سریع و بدون مراجعه به مجتهد: اکثر قواعد برای عموم تحصیل کرده‌های جامعه قابل فهم‌اند و وجود این قواعد به مکلف و حاکم یا کارگزاران کمک می‌کند که بدون مراجعه به مجتهد به وسیله تطبیق مسئله با قواعد مزبور حکم آن را بیابند. پاسخ یابی سریع در مسائل سیاسی بسیار راه گشاست و چه بسا قبل از بروز مشکل از آن جلوگیری می‌کند و بدین وسیله کشور از بحران نجات می‌یابد.

نظام مندرکدن مقررات حاکم بر جامعه: چنانچه اصول و قواعد فقه سیاسی زیربنای حکومت دینی قرار گیرد به گونه‌ای که حاکمیت و مردم موظف باشند در تنظیم روابط فی مابین از این قواعد استفاده کنند جامعه به نظمی سازمان یافته و درونی نائل می‌آید و به تبع آن هر قانون و آیین نامه‌ای که در کشور اسلامی وضع می‌شود به ناچار در راستای قواعد مزبور بوده و این امر نتیجه‌ای جز نظام مندی جامعه را به دنبال نخواهد داشت.

تثبیت مقررات حاکم: چنانچه همه مقررات بر اساس این قواعد وضع شود با تغییر حاکم یا حاکمان مقررات تغییر نمی‌یابد و این ثبات تنش‌های ناشی از تغییر حاکمان را به حداقل می‌رساند. متحدالشکل کردن قوانین کشورهای اسلامی: روشن است که اگر همه کشورهای اسلامی قوانین و مقررات خود را بر پایه اصول و قواعدی همانند و یکسان پایه ریزی کنند موجب متحدالشکل شدن قوانین شان/ حداقل در کلیات و اصول - می‌گردد و این امر علاوه بر اینکه به بهبود روابط فی مابین کمک شایانی می‌کند از مشکلات و نابسامانی‌های آن در صحنه بین الملل کاسته، وحدتشان را روزه روز بیشتر می‌کند. امروزه برخی از کشورها مانند کشورهای اروپایی به دنبال متحدالشکل کردن مقررات کشورهای عضو اتحادیه خود می‌باشند.

## ● قاعده فقهی مساوات

### دلایل و مستندات

#### ۱. استناد قرآنی

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: ۱۳) ای مردم به درستی که ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. خداوند دانای آگاه است.

مفسران در تفسیر این آیه معتقدند که خداوند در صدد بیان این مطلب است که همه انسان‌ها از یک زن و مرد خلق شدند و هیچ چیزی جز تقوا سبب برتری فردی بر فرد دیگر نیست. نسب، قومیت، نژاد، رنگ و... سبب تفاخر نمی شود بلکه این‌ها عوارضی هستند که بر اساس اهدافی مانند شناسایی یکدیگر ایجاد شده است. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۳۲۶/۱۸)

#### ۲. استنادات به سنت:

پیامبر در ضمن خطبه‌ای در حجه الوداع فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ كَلَّكُمْ لَادِمٌ وَأَدَمٌ مِنْ تَرَابٍ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ وَليْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عِجْمِي فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا : نَعَمْ قَالَ : فليَبْلُغِ الشَّاهِدُ الغَائِبَ». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۵۰/۷۶) ای مردم به درستی که پروردگار شما یکی است و پدرتان یکی و همه شما از آدم آید و آدم از خاک است. به درستی که ارجمندترین شما نزد خدا باتقواترین شماست و برای هیچ عربی بر عجمی برتری نیست جز به تقوا، آگاه باشید، آیا رساندم پیام الهی را؟ گفتند: آری. فرمود: هر کس حاضر است به غایبان این پیام را برساند.

ابی مخنف ازادی می‌گوید: گروهی از شیعیان نزد حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و گفتند: ای امیرالمومنین اگر این اموال بیت المال را بین روسا و اشراف تقسیم کنی و آنان را بر ما برتری دهی تا هنگامی که امور سامان یافت، آنگاه آن را به بهترین عادتی که خدا تو را بر آن به آن عادت داده که تقسیم به طور مساوی و عدالت بین مردم است برگردانی بهتر است. حضرت در جواب فرمودند: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا

أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ (نهج البلاغه: خ ۱۲۶) مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن در باره آن که والی اویم به خدا که، نپذیرم تا جهان سرآید، و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای برآید اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم که چنین تقسیم سزا است تا چه رسد که مال، مال خدا است.

به حضرت امیر علیه السلام خبر رسید که یکی از والیانش غنائم را بین خویشان خود تقسیم کرده و به دیگران چیزی نداده است. حضرت به وی چنین نوشتند:

«أَلَا وَ إِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَ قَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ سَوَاءٌ» (همان: ن ۴۳)  
آگاه باش به درستی که مسلمانانی که نزد تو و ما به سر می‌برند حقتشان از این غنیمت یکسان است.

حضرت علی علیه السلام در نامه اش خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:  
«أَنْصِفَ اللَّهُ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلَمُ وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ» (همان: ن ۵۳) انصاف را در رابطه بین خود و خدا و خود و مردم نسبت به خاصان اقوامت و کسانی که به آنان گرایش داری رعایت کن پس به درستی که اگر چنین نکنی ظلم کرده‌ای و هرکس به بندگان خدا ظلم ورزد خدا در عوض وضع بندگانش دشمن اوست.

و در ادامه می‌افزاید «و انسان نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان نباشد»  
و موارد بی شماری در سینه سیره پیامبر و اهل بیت ایشان مشاهده می‌کنیم که آنان با این که رهبران اسلامی بودند هیچ مزیتی در حقوق اجتماعی و اموال عامه برای خود و نزدیکانشان قائل نبوده و این مطلب را بارها در عمل به در عمل به منصف ظهور رسانده‌اند به گفته برخی از فقها «تفوق و سیادت مسلمانان در صدر اسلام معلول اجرای مساوات و آزادی در بین آنان بود» (نائینی: ۱۷/۱۳۶۱) که در این جا به برخی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

او پس از آنکه ابو العاص داماد پیامبر اسیر مسلمانان شد زینب همسر وی گردن بندی را که مادرش خدیجه به وی داده بود به عنوان فدیة آزادی شوهرش به مدینه فرستاد پیامبر پس از اعلام این مطلب به مردم فرمودند:

اگر خواستید از حق خود در گذرید و فتنه را برگردانید و اسیر خود را آزاد کنید. (ابن هشام، بی

تا: ۳۰۸/۲)

ایشان با این مطلب آزادی اسیر و فطری را حق عموم مسلمین دانسته و حتی برای بستگان خویش در این مورد استثنایی قائل نبودند.

پیامبر در برخورد با اسیران جنگ بین خویشان خود و دیگر اسرا تفاوتی نگذاشتند و همه را با گرفتن فدیة آزاد کردند و حتی اموال غنیمتی از عموی خود را جز غنائم دانسته مال دیگری برای فدیة طلب کرد (همان، بی تا: ۳۰۰/۲) با این که آنان به اکراه به جنگ آمده بودند.

توصیه پیامبر به مسلمانان در واپسین روزهای عمر خود مبنی بر اینکه اگر به کسی آزار رسانده حاضر است مجازات شود ادعای فردی مبنی بر تازبانه خوردن از پیامبر به طور ناخودآگاه و درخواست قصاص از وی. (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲: ۱۶۴/۱)

در نقل است که زنی از زنان اشراف قریش دزدی کرد خویشان او از اسامه بن زید خواستند که نزد پیامبر شفاعت آن زن را بنماید پس از اینکه اسامه با پیامبر صحبت کرد رنگ رخسار پیامبر تغییر کرده فرمودند آیا در حدی از حدود الهی شکایت می کنی شفاعت می کنی. اسامه طلب بخشش کرد. شبانگاه حضرت در بین مردم ایستادند و پس از حمد و ستایش پروردگار چنین فرمودند:

همانا آنان که قبل از شما بودند به این دلیل هلاک شدند که اگر فرد قدرتمندی از آنان دزدی می کرد او را رها می کردند ولی اگر ضعیفی دزدی می کرد حد را بر او جاری می کردند و من به خدایی که جانم در دست اوست اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند هر آینه دستش را قطع کنم سپس دستور قطع دست زنی را که دزدی کرده بود صادر کردند. (نیشابوری، بی تا: ۱۳۱۵/۳)

مساوات قائل شدن حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در ندادن حتی یک صاع (سه کیلو) گندم (اضافه بر سهم) به برادرش عقیل از بیت المال و نزدیک کردن آهن تفتیده به دست وی (نهج البلاغه: خ ۲۲۴) برای توجه دادن او به خلاف بودن این درخواست و ترسیدن از آتش دوزخ در عدم رعایت تساوی. عتاب حضرت امیر به دخترش زینب به خاطر عاریه گرفتن گردن بندی از بیت المال و اینکه اگر آری مضمونه نبود و دزدی محسوب می شد دست او را قطع می کرد (عاملی، ۱۳۹۸: ۵۲۱/۱۸) و ده ها مورد دیگر که همگی حاکی از دقت پیامبر و اهل بیت ایشان در رعایت مساوات بین مردم و بخصوص در روابط خود با دیگران است.

### ۳. استناد به حکم عقل

عقل نیز تبعیض را مذمت کرده، آن را ترجیح بدون مرجح و مذموم می‌داند با توجه به آیات روایات و مستندات دیگر باید گفت که مساوات در حقوق و اموال عمومی و برخورد های حاکم و قاضی با آحاد مردم از اساسی ترین وظایف حکومتی است تنها در مواردی که آیات یا روایات به صورت کلی یا جزئی به تفاوت بین افراد تصریح کرده ان، د مساوات اجرا نمی شود و در موارد مشکوک نیز باید به قاعده مساوات رجوع کرد.

### گستره قاعده

قاعده مساوات در فقه سیاسی گستره وسیعی دارد از روایات و سیره اهل بیت برمی آید که این قاعده در چند مورد به طور مطلق و بدون قید و شرط باید اجرا شود. مرحوم نائینی در این زمینه به تفصیل بحث کرده و مساوات را در حقوق احکام و مجازات ها لازم دانسته و از سیره پیامبر و اهل بیت ایشان برای هر مورد شواهدی آورده است. (نائینی، ۱۳۶۱: ۳۸) برخی دیگر مساوات در تصدی مشاغل دولتی را نیز به آن سه افزودند؛ البته به نظر می‌رسد که این مسئله بخشی از مساوات در حقوق است که در جای خود توضیح می‌دهیم. در این جا به بررسی موارد فوق با توجه به جملات و سیره پیامبر و اهل بیت ایشان می‌پردازیم:

۱. مساوات در برابر قانون: مساوات به معنای برابری، و مساوات در برابر قانون یعنی برابری همگان در برابر قانون. این به معنای آن نیست که قانون به نحو تساوی شامل حال همه شود و همه را به یک چشم ببیند بلکه اجرای آن در مورد همه افراد مراد است، زیرا متساوی دیدن افراد به وسیله قانون نقض آن محسوب می‌شود، چه اینکه وضع قانون برای اجرای عدالت در جامعه است و اجرای عدالت به نگرش بر اساس شایستگی و صلاحیت می‌باشد نه نگرش متساوی به افراد؛ به گفته برخی از نویسندگان، ارسطو مهم ترین علت انقلاب‌ها را در نابرابری می‌داند. به عقیده ارسطو، عدالت واقعی نه در برابری بلکه در تناسب است. او می‌گوید حقوق و امتیازات هر کسی در جامعه باید به میزان لیاقت و شایستگی او باشد به گمان او نابرابری در جامعه ناپسند نیست بلکه شرط بقای آن است به شرط آن که بر پایه پایه شایستگی استوار باشد (طباطبائی مومنی، ۱۳۷۰: ۲۱۹) یعنی قانون وضع می‌شود تا حقوق طبقات و اقشار مختلف جامعه آن گونه که عادلانه و شایسته آن است ادا شود برای مثال قانون استخدام کشوری وضع

شده تا بهترین و شایسته ترین فرد استخدام گردد.

خلاصه که عدم شمول قانون نسبت به فاقدین شرایط به معنای عدم تساوی نیست بلکه تنها تفاوت است و وجود تفاوت در مواد قانونی نسبت به طبقات مختلف با برابری آنان در مقابل قانون منافاتی ندارد. اسلام همه را در برابر قانون الهی برابر دانسته جز تقوا چیزی را سبب برتری فردی بر فرد دیگر نمی شمارد چنان که پیامبر اکرم ﷺ در جمله زیبا می فرمایند:

«مردم از زمان حضرت آدم تا به امروز همانند دانه های شانه برابر هستند هیچ برتری و فضیلتی برای عرب بر عجم و سرخ پوست بر سیاه پوست نیست جز به تقوا.» (مجلسی، ۱۴۰۳:

۳۴۸/۲۲)

جای جای سیره و رفتارسیاسی پیامبربرابری مسلمانان در برابر قانون الهی به چشم می خوردحتی مسلمانان را در امان دادن به کفاربرابر دانسته واحترام به امان فرد ضعیف رابرهمه لازم وواجب شمرده اند(عاملی، ۱۳۹۸: ۵۵/۱۹)

مساوات در برابر قانون شامل مساوات افراد در پرداخت مالیاتها و عوارض دولتی نیز می شود عدم رعایت مساوات در دریافت مالیات موجب ظلم به افراد و تضییع حقوق دولت می شود مساوات در کلیه تحمیلات ناشی از اداره خدمات عمومی مانند خدمت نظام وظیفه و غیره نیز بخشی از مساوات در برابر قانون است.

۲. مساوات در برابر محاکم: مساوات در برابر حاکم به معنای آن است که در محکمه به طرفین دعوا به یک دید نگریسته شود و فارغ از شخصیت اجتماعی یا سیاسی آنان با هدف اعمال و اجرای حق، حکم گردد. در اسلام در آداب قضاوت به اجرای مساوات از سوی قاضی نسبت به طرفین حتی در سلام، صحبت، سکوت، نشست و برخاست و غیره تاکید و توصیه شده است و در این باره قضایای مختلفی را در تاریخ اسلام مشاهده می کنیم؛ برای مثال در نقل است که پس از آنکه عمر در جلسه دادگاه علی علیه السلام را به کنیه و طرف یهودی او را به اسم صدا زد، حضرت را نگران دید. عمر گمان کرد که ناراحتی ایشان بدان علت است که او را در برابر غیر مسلمانی قرار داده محاکمه می کند ولی حضرت فرمودند: «از اینکه مرا به کنیه و او را به اسم صدا زد ناراحت شدم». (قبنجی، ۱۴۰۶: ۵۹۰/۲) این نشان دهنده آن است که از دیدگاه حضرت رعایت مساوات بین طرفین حق در برخوردهای معمولی لازم است. نمونه دیگر قضیه دعوی آن حضرت با فرد غیر مسلمان بر سر زرهی که از ایشان برداشته بود، که رفتار قاضی منصوب آن حضرت در رعایت

مساوات بین ایشان که خلیفه مسلمین بودند و یک غیرمسلمان و بر خورد مناسب حضرت با قاضی آن فرد، سبب مسلمان شدن وی شد. (ثقفی، ۱۳۵۵: ۱۲۴/۱)

قرآن می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَاقِرًا فَإِنَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا » پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشان تان باشد اگر یکی از دو طرف تقوا و توانگر یا نیازمند باشند باز خدا به آن دو از شما نزدیک تر است. (نساء: ۱۲۵)

نکته دیگری که از این اصل برداشته می‌شود استقلال محاکم از دیگر دستگاه‌های اجرایی و تقنینی اس بدان معنا که دستگاه قضایی باید چنان مستقل عمل کند که تا حاکم را نتواند به محاکمه کشانده و برای حقی که از دیگران تضییع کرده محکوم نماید. امروزه در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه بحث تفکیک قوا از مباحث مهم و مورد توجه به شمار می‌رود که در راستای همین اصل قرار دارد هدف از آن، عدم تمرکز قوا و جلوگیری از سلطه یک قوه بر قوای دیگر و نظارت بر یکدیگر است و .. می‌باشد.

۳. مساوات در برخورداری از حقوق و امتیازات دولتی: حقوق و امتیازات دولتی بسیار است که

در این جا در دو بخش کلی مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اول مساوات در حقوق و امتیازات مالی: کمک‌های دولت به افراد که در گذشته به صورت نقد و جنسی از بیت المال بود و امروزه در قالب‌های مختلفی همچون تسهیلات دولتی و یارانه‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم می‌باشد می‌تواند مهم ترین معیار در اجرای مساوات یا عدم اجرای آن در جامعه قرار گیرد و به سیاست‌های تقنینی اجرایی و قضایی جامعه وابستگی زیادی دارد. عدم رعایت مساوات در برخورداری این حقوق و امتیازات ضررهای غیرقابل جبرانی را به کشور وارد می‌کند. چه اینکه استفاده طبقه خاص از امتیازات دولتی علاوه بر خسارت‌های معنوی که موجب یاس مردم از نظام می‌شود فاصله طبقاتی را چند برابر کرده نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه را مختل می‌سازد

در تاریخ می‌خوانیم که حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام از کوچه‌ای می‌گذشتند پیرمردی را مشاهده کردند که در حال تکدی بود. از اصحاب علت امر را پرسیدند، گفتند: او فردی مسیحی است و از بیت المال مسلمین به او چیزی داده نمی‌شود حضرت با ناراحتی فرمودند: تا توان داشت از او کار

کشیدید و حال که ناتوان شده او را از بیت المال محروم می‌کنید بیت المال به او بدهید. (عاملی، ۱۳۹۸: ۴۹/۱۱)

مساوات در حقوق و امتیازات غیرمالی: رعایت مساوات در حقوق همانند حقوق سیاسی اجتماعی فرد لازم است برای مثال در مورد تصدی مشاغل دولتی باید گفت که از دیدگاه اسلام شرایط و ضوابطی برای احراز مناصب دولتی ضرورت دارد و بدون احراز آن شرایط سپردن منصبی دولتی به افراد گرچه خویشاوند حاکم و امام معصوم باشند خیانت به خدا پیامبر و مردم است. پیامبر اکرم می‌فرماید:

«من ولی من امر المسلمین شیاً فولی رجلا و هو یجد من هو اصلح للمسلمین منه فقط خان الله و رسوله و المومنین؛ (بیهقی، ۱۲۹۴: ۱۱۸/۱۰) هر کسی سرپرستی امری را از امور مسلمین بر عهده داشته باشد و مردی را به ولایت بگمارد در حالی که فردی با صلاحیت تر از او برای اداره امور مسلمین یافت می‌شود به تحقیق که به خدا و پیامبرش و موم خیانت کرده است.»

در حدیث مسلم نیز قضیه از قول ابوموسی نقل شده که گفته است با دو تن از عموزاده هایم بر پیامبر وارد شدیم یکی از آنان گفت ای رسول خدا ما را به برخی از نواحی که سرپرستی آن را خدا بر عهده تو گذاشته بگمار دیگری نیز چنین گفت

سپس پیامبر فرمودند:

«به خدا قسم من بر این کار کسی را که خود بخواهد و کسی که حریص بر آن باشد نمی‌گمارم.» (نیشابوری، بی تا: ۱۴۵۶/۳)

در قضیه درخواست ابن عباس از حضرت امیر برای سپردن ولایت کوفه و بصره به طلحه و زبیر نیز برخوردی شبیه برخورد پیامبر مشاهده می‌شود. (دینوری، ۱۳۷۱: ۵۱/۱)

به طور کلی، باید گفت که رعایت مساوات در حوزه‌های سیاسی اجتماعی اقتصادی قضایی و امنیتی در ابعاد داخلی و بین المللی لازم است و این موضوع را اسلام در قرن ششم میلادی مورد تصریح قرار داده در حالی که بشر امروزی پس از گذشت هزار و اندی سال به اهمیت آن پی برده، در کنوانسیون‌های بین المللی بر اجرای آن تاکید می‌کند. در این جا برای روشن شدن گستره مساوات از نگاه جهانی به موادی از اعلامیه جهانی حقوق بشر (فرزانه: ۱۳۷۵) اشاره می‌کنیم. در ماده یک این اعلامیه چنین آمده است: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند و همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری

رفتار نمایند».

در ماده دو این اعلامیه نیز بهره مندی از کلیه حقوق و آزادی‌های ذکر شده در اعلامیه مزبور برای هر فردی بدون توجه به جنس، نژاد، رنگ، زبان و... ذکر شده است. ماده هفت همه را در برابر قانون مساوات مساوی دانسته و بدون تبعیض بالسیویه از حمایت قانون برخوردار ساخته است. در ماده ده آمده است «هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی طرفی منصفانه و علناً رسیدگی شود...»

قانون اساسی<sup>۱</sup> ابتدا در بند چهارده اصل سوم از جمله وظایف دولت را «تامین حقوق همه جامعه همه جانبه افراد از زن و مرد ایجاد امنیت غذایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون» دانسته و در اصل بیست می گوید:

مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ نژاد زبان و مانند این سبب امتیاز نخواهد بود همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند همه حقوق از همه حقوق انسانی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

به علاوه در پایان اصل ۱۰۷ قانون اساسی رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی دانسته شده است.

### کاربرد قاعده

شاید بتوان گفت بیشترین کاربرد قاعده مساوات در فقه در بخش فقه سیاسی است که در آن از رفتار جمعی و حقوق متقابل آحاد مردم است و حکومت سخن به میان آمده است. اسلام به مساوات در رفتار اجتماعی به خصوص رفتار حاکمان با توده مردم تاکید بسیاری داشته و تمام احکام خود اعم از ارث، نکاح، طلاق، نماز، روزه، حج و... را فارغ از تفاوت‌های قومی و نژادی برای همه یکسان دانسته است. مساوات در رفتار حکومت با قوم ها، نژادها و... در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و امنیتی قابل بررسی است که در این جا به ذکر مواردی از هر بعد می‌پردازیم:

حوزه سیاسی فقها همه مردم اعم از فقیر و غنی و سیاه و سفید را در اعطای حقوق سیاسی

۱. ر.ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (پس از بازنگری سال ۱۳۶۸)

مانند تصدی مشاغل دولتی شرکت در انتخابات، انتخاب شدن، شرکت در تصمیم‌گیری‌های عمومی و جمعی مانند شرکت در شوراها و .. سپردن پست‌ها به افراد لایق، برخورداری از امتیازات دولتی و استفاده از نام و سمت دولتی مساوی دانسته و در مورد حق زن در انتخابات نیز معتقدند که اختلاف زن و مرد در برخی موارد دلیل بر اختلاف در حق انتخاب نمی‌شود و در این گونه موارد به قاعده مساوات مراجعه می‌شود. (منتظری، ۱۳۸۰: ۱۸۹)

حوزه اقتصادی: به اعتقاد فقیهان رعایت مساوات در استفاده از کمک‌های نقدی و جنسی دولت، مستمری، بیمه، بازنشستگی، امتیاز کالاهای در انحصار دولت، واردات و صادرات، تولید کالاهای در انحصار دولت، تسهیلات بانکی، معافیت مالیاتی، تعاونی‌ها، خدمات ادارات دولتی و شهرداری‌ها، امکانات دولتی همچون خانه، اتومبیل، یارانه‌ها و هزاران مورد دیگر که همان استفاده از بیت المال و خدمات عمومی است لازم می‌باشد و این از وظایف حاکم محسوب می‌شود. (همان، ۱۳۸۰: ۲۲۰)

حوزه قضایی رعایت مساوات بین افراد در رجوع به محاکم قضایی و صدور رای عادلانه، اجرای مجازات‌ها، استفاده از محکمه و برخورد قاضی با طرفین در آیین دادرسی و حتی بین متخاصمین در کلام، سکوت و ... به دلیل همین قاعده ضروری و لازم می‌باشد. (همان، ۱۳۸۰: ۲۶۸)

حوزه اجتماعی: افراد در برخورداری از شغل، مسکن و .. آموزش همگانی، تربیت بدنی و خلاصه استفاده از امکانات عمومی جامعه حق یکسانی دارند

حوزه امنیتی: مردم در استفاده از امنیت جهانی، مالی و .. حق حمل سلاح یا ممنوعیت آن، حق خدمت نظام وظیفه به خصوص در مدت و محل و کیفیت آن، برخورداری از تسلیحات ویژه نظامیان و شرکت کنندگان در دفاع و جنگ و .. مساوی هستند.

بدیهی است که اجرای قاعده مساوات در موارد یادشده لازم و ضروری است. در مواردی که قانون به دلایل مختلف فرقی بین افراد قائل است همان عمل می‌شود و در غیر این صورت، مساوات به عنوان قاعده عام لازم الاجرا می‌باشد.

## نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بررسی و تحلیل قاعده فقهی مساوات در اسلام و کاربردهای آن در زمینه‌های مختلف پرداخته است. این قاعده به عنوان یکی از اصول بنیادین فقه اسلامی، در متون دینی از

جمله قرآن کریم و احادیث معتبر به‌طور گسترده مورد تأکید قرار گرفته است و در پیوند با عدالت و برابری انسان‌ها در جامعه مورد توجه قرار دارد.

### ۱. مستندات قاعده:

پژوهش حاضر نشان داد که قاعده مساوات به‌ویژه از آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام بهره‌برداری می‌کند. این مستندات تأکید دارند که تمامی انسان‌ها در برابر قوانین الهی و اجتماعی باید به‌طور یکسان دیده شوند و هر گونه تبعیض نژادی، قومی، جنسیتی، یا اجتماعی محکوم است.

### ۲. کاربردهای قاعده:

قاعده مساوات در زمینه‌های مختلف حقوقی و اجتماعی از جمله سیاست، اقتصاد، قضایای عدالت و خدمات عمومی کاربرد دارد. در نظام‌های قانونی اسلامی، رعایت این قاعده به معنای اجرای عادلانه قوانین، رسیدگی بدون تبعیض در محاکم قضائی، و توزیع منصفانه منابع و خدمات است. این اصل به تضمین حقوق برابر برای همه افراد جامعه و جلوگیری از تبعیض در تمامی زمینه‌های زندگی کمک می‌کند.

### ۳. اهمیت قاعده:

تحقق قاعده مساوات برای حفظ و ارتقای عدالت اجتماعی ضروری است. اجرای اصول مساوات نه تنها به تقویت اصول عدالت و انصاف کمک می‌کند، بلکه باعث ایجاد اعتماد عمومی به نهادهای قانونی و اجتماعی و کاهش نارضایتی‌ها و تنش‌های اجتماعی می‌شود. در پایان، قاعده مساوات به‌عنوان یک اصل کلیدی در فقه اسلامی باید در تمامی جوانب اجتماعی و قانونی مورد توجه و رعایت قرار گیرد تا عدالت اجتماعی به‌طور مؤثر تحقق یابد و تبعیض‌های مختلف از بین برود. این قاعده به‌ویژه در فرآیند تدوین و اجرای قوانین و مقررات جدید باید به‌دقت مد نظر قرار گیرد تا اصول اسلامی به‌خوبی در جامعه پیاده‌سازی شود.

## منابع و ماخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (۱۴۱۲ق)، «مناقب آل ابی طالب»، بیروت: دارالاضواء، چ ۲، ج ۱.
۲. ابن منظور، (۱۴۰۸ق)، «لسان العرب»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ج ۳.
۳. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، (بی تا)، «السیره النبویه»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲.
۴. احسائی، محمد بن ابی جمهور، (۱۴۱۰ق)، «الاقطاب الفقیهیه»، قم: مکتبه آیت الله النجفی، چ ۱.
۵. ایروانی، باقر، (۱۴۱۷ق)، «القواعد الفقیهیه»، قم: موسسه الفقه للطباعه والنشر، ج ۱.
۶. بیهقی، احمد بن الحسن، (۱۲۹۴ق)، «السنن الکبری»، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ج ۱۰.
۷. ثقفی، ابراهیم ابن محمد، (۱۳۵۵)، «الغارات»، تهران: انجمن آثار ملی، چ ۲، ج ۱.
۸. خوبی، سید ابوالقاسم، (بی تا)، «محاضرات فی اصول الفقه»، قم: انتشارات امام موسی صدر.
۹. دینوری، ابن قتیبہ، (۱۳۷۱)، «الامامہ و السیاسہ»، قم: منشورات شریف رضی، چ ۱، ج ۱.
۱۰. شریعتی، روح الله، (۱۳۸۰)، «اندیشه سیاسی محقق حلی»، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۱.
۱۱. شکوری، ابوالفضل، (۱۳۷۷)، «فقه سیاسی اسلام»، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۲.
۱۲. طباطبایی مومنی، منوچهر، (۱۳۷۰)، «آزادی های عمومی و حقوق بشر»، تهران: دانشگاه تهران.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۰ق)، «المیزان»، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، چ ۲.
۱۴. طریحی، فخرالدین، (۱۴۰۳ق)، «مجمع البحرین»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۲.
۱۵. عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۹۸ق)، «وسائل الشیعہ»، تهران: مکتبه الاسلامیه، چ ۵.
۱۶. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۶۸)، «فقه سیاسی»، تهران: امیرکبیر، چ ۲.
۱۷. فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۱۶ق)، «القواعد الفقیهیه»، قم: مهر، چ ۱.
۱۸. قبانجی، حسن، (۱۴۰۶ق)، «شرح رساله الحقوق»، قم: موسسه اسماعیلیان، چ ۲، ج ۲.
۱۹. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، «بحار الانوار»، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۲.
۲۰. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، (بی تا)، «القواعد و الفوائد»، قم: مکتبه المفید.
۲۱. مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۱ق)، «القواعد»، قم: جامعه مدرسین، چ ۴.
۲۲. مطهری، مرتضی، (بی تا)، «آشنایی با علوم اسلامی»، قم: صدرا.
۲۳. منتظری، حسینعلی، (۱۳۸۰)، «نظام الحکم فی السلام»، قم: نشر سربای، چ ۱.
۲۴. موسوی خمینی، روح الله، (۱۳۶۸)، «صحیفه نور»، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ج ۵.
۲۵. نائینی، محمد حسین، (۱۳۶۱)، «تنبیہ الامه و تنزیه المله»، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۸.